



Economics as Ideology: A Critical and Comparative Review of Mainstream and Islamic Economics

Mahmoud Eisavi^{ID}

Associate Professor, Department of Islamic Economics, Faculty of Economics, Allameh Tabatabaei University, Tehran, Iran.
Email: meisavi@atu.ac.ir

Article Info

Article type:
Research

Article history:
Received: 08 January 2026
Received in revised form:
19 February 2026
Accepted: 31 March 2026
Available online:
22 June 2026

Keywords:
Neoliberalism, Positive
Economics, Ideology in
Economics, Economic Policy,
Islamic Economics.

ABSTRACT

Economics, particularly in its mainstream form, is often presented as a positive and universal science. However, this field is not merely a tool for analyzing resource allocation; it also constitutes an intellectual and value-laden framework that shapes the direction of economic and social policies. Using an analytical–descriptive approach based on library sources, this article examines and critiques the relationship between economics and ideology and pursues two main questions: first, whether the claim of neutrality and universality in economics is defensible, or whether economics itself carries a form of hidden ideology; and second, how Islamic economics, by clarifying its value foundations, can make possible a form of “proper scientism.”

A comparative analysis of mainstream economic schools (Classical, Keynesian, and Neoclassical) and Islamic economics shows that each school, explicitly or implicitly, rests on value and ideological foundations that shape success indicators, institutional design, and policy orientation. In mainstream economics, concepts such as the economic man, rationality, individualism, welfare, productivity, and efficiency are often placed at the center of theory with a specific value orientation. Historical and analytical evidence also indicates that the claim of economics being non-ideological faces serious limitations, and many theories—especially in neoliberal approaches—carry values that have been translated into practical policies through international institutions.

The novelty of this article lies in presenting a comparative analysis between mainstream and Islamic economics that clarifies the pathway from theory to policy and society. Drawing on epistemological, philosophical, and institutional foundations, the study demonstrates that economics cannot be fully independent of values and that claims of neutrality have largely functioned to legitimize the free-market economy. In contrast, Islamic economics, with its emphasis on value transparency, social justice, and economic ethics, offers an alternative framework. Ultimately, the article proposes a strategic model of “conscious and responsible ideology” so that economic science can operate in a more transparent, humane, and accountable manner.

Cite this article: Eisavi, Mahmoud (2026). Economics as Ideology: A Critical and Comparative Review of Mainstream and Islamic Economics, *Interdisciplinary Studies in Economics*, 2(2), 29 - 51. <https://doi.org/10.22091/ise.2026.15130.1139>



© Author(s) retain the copyright and full publishing rights.

DOI: <http://doi.org/10.22091/ise.2026.15130.1139>

Publisher: University of Qom.

JEL Classification: P1, B40, A13, E60, P51.

علم اقتصاد به مثابه ایدئولوژی: بررسی انتقادی و تطبیقی اقتصاد جریان اصلی و اقتصاد اسلامی

id محمود عیسوی

دانشیار، گروه اقتصاد اسلامی، دانشکده اقتصاد، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. رایانامه: meisavi@atu.ac.ir

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی.

تاریخچه مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۰/۱۸

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۱۱/۳۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۱/۱۱

تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۴/۰۱

کلیدواژه‌ها:

نولیبرالیسم، اثبات گرایی

اقتصادی، ایدئولوژی در اقتصاد،

سیاست اقتصادی، اقتصاد اسلامی.

علم اقتصاد متعارف، غالباً به عنوان دانشی اثباتی و جهان‌شمول معرفی می‌شود؛ با این حال، این حوزه صرفاً ابزار تحلیل تخصیص منابع نیست، بلکه چارچوبی فکری و ارزشی نیز محسوب می‌شود که جهت‌گیری سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی را شکل می‌دهد. این مقاله با رویکردی تحلیلی-توصیفی و مبتنی بر منابع کتابخانه‌ای، به بررسی و نقد رابطه اقتصاد و ایدئولوژی می‌پردازد و دو پرسش اصلی را دنبال می‌کند: نخست آن که آیا ادعای خنثی و جهان‌شمول بودن اقتصاد قابل دفاع است یا اقتصاد خود حامل نوعی ایدئولوژی پنهان است؟ دوم آن که اقتصاد اسلامی چگونه با شفاف‌سازی مبانی ارزشی می‌تواند امکان «علم‌گرایی درست» را فراهم سازد؟

تحلیل تطبیقی مکاتب اقتصاد متعارف (کلاسیک، کینزی و نئوکلاسیک) و اقتصاد اسلامی نشان می‌دهد که هر مکتب، به صورت صریح یا ضمنی، دارای بنیان‌های ارزشی و ایدئولوژیک است که شاخص‌های موفقیت، طراحی نهادها و جهت‌گیری سیاست‌ها را تعیین می‌کند. در اقتصاد متعارف، مفاهیمی چون انسان اقتصادی، عقلانیت، فردگرایی، رفاه، بهره‌وری و کارایی، غالباً با بار ارزشی خاصی در مرکز نظریه‌ها قرار گرفته‌اند. شواهد تاریخی و تحلیلی نیز نشان می‌دهد که ادعای غیرایدئولوژیک بودن اقتصاد با محدودیت‌های جدی روبه‌روست و بسیاری از نظریه‌ها، به ویژه در قالب رویکردهای نولیبرال، حامل ارزش‌هایی هستند که از طریق نهادهای بین‌المللی به سیاست‌های عملی تبدیل شده‌اند.

نواوری مقاله در ارائه تحلیلی تطبیقی میان اقتصاد متعارف و اقتصاد اسلامی است که مسیر انتقال نظریه به سیاست و جامعه را روشن می‌کند. این بررسی با تکیه بر مبانی معرفت‌شناختی، فلسفی و نهادی نشان می‌دهد که علم اقتصاد نمی‌تواند کاملاً مستقل از ارزش‌ها باشد و ادعای بی‌طرفی آن تا حد زیادی کارکردی مشروعیت‌بخش برای اقتصاد بازار آزاد داشته است. در مقابل، اقتصاد اسلامی با تأکید بر شفافیت ارزشی، عدالت اجتماعی و اخلاق اقتصادی، چارچوبی بدیل ارائه می‌دهد. در نهایت، مقاله الگویی راهبردی برای «ایدئولوژی آگاهانه و مسئولانه» پیشنهاد می‌کند تا علم اقتصاد شفاف‌تر، انسانی‌تر و پاسخ‌گوتر عمل کند.

استناد: عیسوی، محمود (۱۴۰۵). علم اقتصاد به مثابه ایدئولوژی: بررسی انتقادی و تطبیقی اقتصاد جریان اصلی و اقتصاد اسلامی. *مطالعات بین‌رشته‌ای اقتصاد*، ۲

<https://doi.org/10.22091/ise.2026.15130.1139>، ۲۹-۵۱، (۲)



© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه قم.

طبقه‌بندی JEL: P1, B40, A13, E60, P51

مقدمه

بحث درباره ماهیت علم اقتصاد از آغاز پیدایش این رشته تا امروز، همواره با پرسش از ایدئولوژیک بودن آن درآمیخته است. آیا اقتصاد علمی عینی و فارغ از ارزش‌هاست، یا در بنیان خود حامل نوعی نگرش ارزشی و جهان‌بینی خاص است؟ از قرن نوزدهم تاکنون، اقتصاددانان، فیلسوفان علم و متفکران اجتماعی کوشیده‌اند تا نسبت میان علم، ارزش و قدرت را در حوزه اقتصاد روشن سازند. علم اقتصاد، به عنوان یکی از رشته‌های اصلی علوم اجتماعی، به تحلیل پدیده‌های اقتصادی و ارائه راه‌حل‌های علمی برای مسائل اقتصادی می‌پردازد. با این حال، تحلیل‌های انتقادی نشان می‌دهند که این علم در واقع حامل ایدئولوژی‌هایی است که اهداف، ارزش‌ها و سیاست‌های اقتصادی را شکل می‌دهند.

مفهوم «ایدئولوژی» در علوم اجتماعی و سیاسی یکی از بحث‌برانگیزترین مفاهیم نظری است و تعاریف آن متناسب با سنت‌های فکری متفاوت دگرگون شده است. صرف نظر از کاربردهای متفاوت و گاه متناقض این واژه در فضای سیاسی جهان، نخستین کاربرد نظام‌مند این واژه به آثار «دستوت دو تراسی» در اواخر قرن هجدهم بازمی‌گردد که ایدئولوژی را «علم اندیشه‌ها» و ابزاری برای تحلیل عقلانی باورهای انسانی می‌داندست. (Destutt de Tracy, 1817, pp. 1-4) با این حال، در قرن بیستم، رویکردهای انتقادی، خصوصاً در سنت مارکسیستی، معنای جدیدی برای ایدئولوژی ترسیم کردند. مارکس، ایدئولوژی را ساختاری از باورها می‌داندست که روابط قدرت و منافع طبقاتی را پنهان می‌کند و از سلطه اقتصادی حمایت می‌نماید. (Marx & Engels, 1970, pp. 47-49) بعدها، لویی آلتوسر این برداشت را بسط داد و ایدئولوژی را ساختاری تعریف کرد که نه صرفاً مجموعه‌ای از باورها، بلکه سازوکاری نهادی و مادی برای بازتولید نظم اجتماعی است. (Althusser, 1971, p. 162)

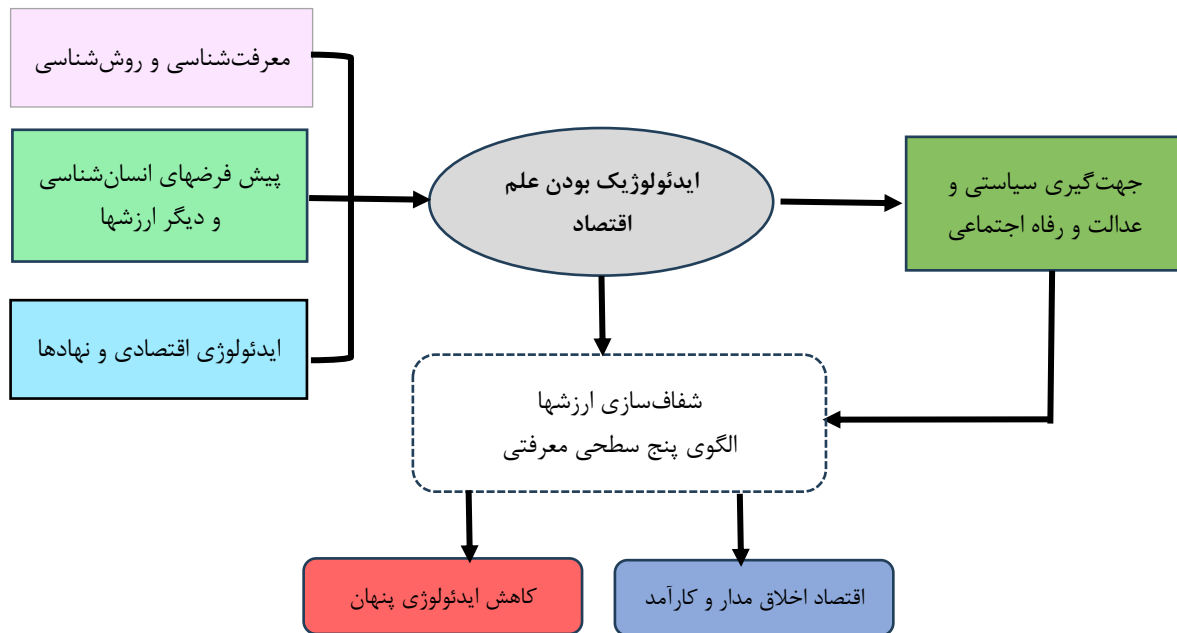
در نظریه‌های معاصر، مفهوم ایدئولوژی به عنوان چارچوبی تفسیری برای سامان‌دهی قدرت و کمک به جهت‌دهی کنش‌های اجتماعی، تعریف شده است. تری ایگلتن با مرور ده‌ها تعریف موجود، ایدئولوژی را هر «نظام اندیشه‌ای» می‌داند که به نحوی معنادار در سازمان‌دهی قدرت اجتماعی مشارکت می‌کند. (Eagleton, 1991, p. 1) این نگاه، ایدئولوژی را نه الزاماً کاذب یا مخدوش، بلکه بخشی ساختاری از کنش سیاسی، اقتصادی و فرهنگی می‌داند. در ادبیات روش‌شناسی اقتصاد نیز چنین برداشتی پذیرفته شده است؛ چنان‌که برخی پژوهشگران بر این باورند که گزینش مفاهیم، مدل‌ها و چارچوب‌های تحلیلی در اقتصاد به گونه‌ای ناگزیر با جهت‌گیری‌های ارزشی و ایدئولوژیک پیوند دارد و نمی‌توان اقتصاد را دانشی صرفاً خنثی یا فنی تلقی کرد. (Bhaskar, 1975, pp. 31-33) در نهایت، ایدئولوژی به تعبیر کلاسیک کارل مانهایم مجموعه‌ای از باورها و ارزش‌های سامان‌یافته‌ای است که رفتار جمعی را هدایت می‌کند و درک ما از واقعیت اجتماعی را می‌سازد. (Mannheim, 1936, p. 49)

آنچه در همه این تعاریف جدید مشترک است، پیوند عمیق میان ایدئولوژی و قدرت است؛ بدین معنا که ایدئولوژی همواره در ساخت، تثبیت یا چالش نظم موجود نقش تعیین‌کننده دارد. به طور کلی، مرور دیدگاه‌های فوق نشان می‌دهد که در علوم اجتماعی معاصر، ایدئولوژی چارچوبی تحلیلی برای توضیح چگونگی پیوند میان معنا، کنش و قدرت در جوامع انسانی است. ایدئولوژی به نحوی عمل می‌کند که جهان اجتماعی را برای کنشگران قابل فهم می‌سازد و همزمان آنان را به الگوهای خاصی از رفتار، اطاعت یا مقاومت هدایت می‌کند. همچنین می‌توان ایدئولوژی را در سنت متفکران مسلمان به مجموعه‌ای از باورها، ارزش‌ها و اصول بنیادینی اطلاق کرد که چارچوبی برای تحلیل و تفسیر پدیده‌های اجتماعی و اقتصادی فراهم می‌آورد. چنین تعریفی از ایدئولوژی را می‌توان هم سنگ واژه «مکتب» و در حوزه اقتصاد، «مکتب اقتصادی»، در نگاه شهید صدر دانست که با توجه به عدم تأکید بر عنصر قدرت آن گونه که در علوم اجتماعی معاصر مورد تأکید است، تا حدودی از تعریف آن در این علوم فاصله می‌گیرد.

خلاصه آنکه منظور از ایدئولوژیک بودن علم اقتصاد یعنی سوال از وجود پیش‌فرض‌های ارزشی و جهت‌گیری‌های معرفت‌شناسانه در تحلیل‌های اقتصادی است، حتی اگر به صورت مدل‌های ریاضی و علمی ظاهر شوند. بنابراین، «علم اقتصاد غیرایدئولوژیک» یعنی علمی که صرفاً به دنبال پیش‌بینی رفتار اقتصادی است و توجه مستقیمی به ارزش‌ها، عدالت یا اهداف اخلاقی ندارد. در مقابل «علم اقتصاد ارزشی»^۱ یا ایدئولوژیک یعنی علمی که با صراحت ارزش‌ها، اهداف اجتماعی و اخلاقی را در تحلیل‌های اقتصادی وارد می‌کند و آنها را بخشی از چارچوب علمی می‌داند.

سوال اصلی پژوهش این است که آیا ادعای خنثی و جهان‌شمول بودن علم اقتصاد قابل دفاع است یا خود شکلی از ایدئولوژی پنهان محسوب می‌شود؟ سوال دیگر آن است که اقتصاد اسلامی چگونه با آشکارسازی مبانی ارزشی، امکان «علم‌گرایی درست» را فراهم می‌کند؟ به عبارت دیگر علم اقتصاد، آن‌گونه که در جریان اصلی (نئوکلاسیک/نولیبرال) ادعا می‌شود، دانشی اثباتی، خنثی و غیرایدئولوژیک است، یا آن‌که در مبانی معرفتی، مفروضات انسان‌شناختی، چارچوب‌های تحلیلی و توصیه‌های سیاستی خود حامل ایدئولوژی است؛ و در این میان، اقتصاد اسلامی چه بدیلی برای مواجهه شفاف با نسبت علم، ارزش و ایدئولوژی ارائه می‌دهد؟ این پژوهش با ارائه تحلیلی چندلایه از ایدئولوژیک بودن علم اقتصاد، گامی فراتر از نگاه سنتی تقابل علم و ایدئولوژی برمی‌دارد و رابطه میان پیش‌فرض‌های انسان‌شناختی، روش‌شناسی، طراحی نهادها و سیاست‌های اقتصادی را با جهت‌گیری‌های ارزشی و ایدئولوژیک برجسته می‌سازد. علاوه بر این، با نشان دادن تمایز میان «ایدئولوژی پنهان» در اقتصاد متعارف و «ایدئولوژی آشکار» در اقتصاد اسلامی، چارچوبی نو برای تحلیل ارزش‌ها و غایت‌های اقتصادی فراهم می‌آورد. همچنین، این پژوهش با ارائه الگوی پنج‌سطحی معرفتی (توصیفی، هنجاری، غایی، نهادی و سیاست‌گذاری) امکان شناسایی، نقد و فهم نظام‌مند نقش ایدئولوژی در علم اقتصاد را فراهم می‌کند و اقتصاد اسلامی را به‌عنوان مدلی علمی، ارزش‌مدار و غایت‌گرا معرفی می‌نماید که همزمان اهداف عدالت، رفاه و کارآمدی اقتصادی را دنبال می‌نماید.

بنابراین، مدل مفهومی این پژوهش نشانگر این است که ایدئولوژیک بودن علم اقتصاد تحت تأثیر سه عامل اصلی شکل می‌گیرد: معرفت‌شناسی و روش‌شناسی اقتصاددانان، پیش‌فرض‌های انسان‌شناختی و ارزش‌شناختی و نیز ایدئولوژی اقتصادی و نقش نهادها. مدل مفهومی این پژوهش نشان می‌دهد که اولاً: معرفت‌شناسی، ارزش‌ها و ایدئولوژی‌ها شکل‌دهنده ایدئولوژیک بودن علم اقتصاد هستند. ثانیاً: این مبانی ایدئولوژیک هستند که جهت‌گیری سیاست‌ها و تأثیر بر عدالت و رفاه را تعیین می‌کند. ثالثاً: با شفاف‌سازی ارزش‌ها و ارایه الگوی معرفتی پنج‌سطحی، امکان کاهش ایدئولوژی پنهان و ارتقای مشروعیت و کارآمدی علم اقتصاد فراهم می‌آید. نمودار زیر تصویری از این مدل مفهومی است.



نمودار ۱. مدل مفهومی پژوهش

پیشینه

برخی از اندیشمندان منتقد با استناد به مبانی فلسفه علم و تاریخ اندیشه اقتصادی، بر این باورند که اقتصاد از آغاز، علمی خنثی نبوده بلکه همواره در خدمت نوعی نظم ارزشی و ایدئولوژیک عمل کرده است. به عنوان نمونه کارل پولانی مورخ اقتصادی، جامعه‌شناس تاریخی و فیلسوف اجتماعی یهودی، مجارستانی در کتاب معروف خود با نام «دگرگونی بزرگ» نشان می‌دهد که بازار آزاد نه محصول قوانین طبیعی، بلکه نتیجه سیاست‌های آگاهانه و ایدئولوژی لیبرالی قرن نوزدهم است. از نظر او، ادعای خودتنظیمی بازار، پوششی نظری برای گسترش سرمایه‌داری صنعتی بود. (Polanyi, 1944, p. 57)

این گروه از اندیشمندان معتقدند که مرز میان تحلیل علمی و تعهد ایدئولوژیک در اقتصاد، اغلب مبهم است و اقتصاددانان همواره با ترکیبی از تحلیل علمی و باورهای ارزشی مواجه بوده‌اند. جوآن رابینسون تأکید می‌کند که اقتصاد همواره وسیله‌ای برای بیان ایدئولوژی مسلط هر دوره و همزمان روشی برای تحقیق علمی بوده است. (Robinson, 1962, p. 7) به عبارت دیگر، نظریه‌های اقتصادی نه تنها منعکس‌کننده واقعیت‌های علمی‌اند، بلکه تحت تأثیر ارزش‌ها، باورها و اهداف اجتماعی — سیاسی زمان خود نیز قرار دارند.

در اقتصاد کلاسیک و نئوکلاسیک، نگرش‌های ارزشی ضمنی در کنار مدل‌های علمی حضور دارند؛ برای مثال، گرایش به ستایش بازار آزاد، نه تنها یک نتیجه علمی، بلکه بیانگر یک نگرش ارزشی است. زیرا فرض‌های اقتصاددانان درباره ماهیت انسان به‌ویژه مفهوم «انسان اقتصادی»^۱ و نهادها از بسترهای فرهنگی و ارزشی خاصی نشأت می‌گیرد. مثلاً در اقتصاد نئوکلاسیک، انسان به‌عنوان عامل بهینه‌ساز نفع شخصی تعریف می‌شود. این تعریف طبق نظر شومپیتر با پیش‌فرض‌های اخلاقی لیبرالیسم قرن نوزدهم

1. Homo Economicus

همخوان است. (Schumpeter, 1954, p. 568) در مقابل، مکتب کینزی با پذیرش نقش دولت در تنظیم تقاضا، ایدئولوژی متفاوتی را بازتاب می‌دهد که بر مسئولیت اجتماعی دولت و نقش آن در تثبیت اشتغال تأکید دارد. (Keynes, 1936, p. 379) بنابراین، باید گفت که هاجسون به درستی معتقد است که مکاتب اقتصادی نه صرفاً صورت‌های علمی بلکه بازتاب ایدئولوژی‌های رقیب‌اند که به زبان تحلیل و مدل بازتولید می‌شوند. (Hutchison, 1978, p. 22)

از منظر جامعه‌شناسی علم نیز، گونار میردال معتقد است هیچ نظریه اقتصادی از ارزش‌ها تهی نیست؛ زیرا انتخاب موضوع، روش و متغیرها همگی تحت تأثیر داورهای ارزشی‌اند. وی اصطلاح معروف «ارزش‌بار^۱ بودن علم اقتصاد» را برای نقد ادعای بی‌طرفی اقتصاددانان نئوکلاسیک به کار برد. (Myrdal, 1958, p. 36) از دیدگاه فلسفه علم، توماس کوهن نیز بر این باور است که هیچ علم اجتماعی از پارادایم‌های ارزشی و تاریخی جدا نیست. بنابراین، تغییر در نظریه‌های اقتصادی، صرفاً تحول علمی نیست بلکه دگرگونی در ایدئولوژی‌های حاکم بر جامعه نیز هست. (Kuhn, 1962, p. 150)

در مقابل، گروهی دیگر از اندیشمندان، از جمله میلتون فریدمن و پیروان مکتب شیکاگو، معتقدند که اقتصاد علم است به این معنا که هدف آن تبیین پدیده‌ها از طریق فرضیه‌های آزمون‌پذیر است، نه بیان ارزش‌ها یا آرمان‌های اخلاقی. فریدمن در مقاله مشهور خود «روش‌شناسی اقتصاد اثباتی»^۲ تصریح می‌کند که ملاک علمی بودن نظریه‌ها، نه واقع‌گرایی فروض بلکه قدرت پیش‌بینی آنهاست. بنابراین، اقتصاد باید از قضاوت‌های ارزشی و ملاحظات ایدئولوژیک فاصله بگیرد. (Friedman, 1953, p. 8) در همین ارتباط، روبرت لوکاس می‌گوید اقتصاددانان نمی‌توانند در پی تغییر جامعه بر اساس آرمان‌های اخلاقی باشند؛ وظیفه آنان کشف روابط علی و آزمون‌پذیر میان متغیرهاست. از این منظر، آمیختن ارزش‌ها با تحلیل اقتصادی، به تضعیف عینیت و دقت علمی می‌انجامد. (Lucas, 1980, p. 698) همچنین لیونل رابینز (Robbins, 1932, p. 30) در اثر خود با نام «مقاله‌ای در باب ماهیت و اهمیت علم اقتصاد»، علم اقتصاد را دانشی تعریف می‌کند که با تخصیص منابع کمیاب به اهداف رقیب سروکار دارد. به اعتقاد او، چون اهداف انسان‌ها از سنجش تجربی خارج‌اند، اقتصاد نمی‌تواند درباره ارزش‌ها داور کند؛ بلکه باید صرفاً ابزارها و پیامدهای آنها را تحلیل نماید.

بررسی تاریخی و تطبیقی مکاتب اقتصادی و نقش ایدئولوژی در آنها

هر نظام اقتصادی در واقع بازتابی از دیدگاه انسان‌شناختی، فلسفی و ارزشی درباره جامعه و نظم اجتماعی است. تحلیل تاریخی نشان می‌دهد که رابطه علم اقتصاد و ایدئولوژی همواره پیچیده و متغیر بوده است. در هر دوره تاریخی، نه تنها نظریه‌های اقتصادی بلکه «تحولات نهادی و سیاست‌های اقتصادی» نیز تحت تأثیر ایدئولوژی‌های مسلط فرهنگی و سیاسی شکل گرفته‌اند. به همین دلیل، اقتصاددانانی چون شومپتر (Schumpeter, 1954, p. 21) و بلاگ (Blaug, 1980, p. 49) تأکید دارند که فهم تاریخ اندیشه اقتصادی، درک مناسبات میان علم و ایدئولوژی را آشکار می‌سازد. برای فهم بهتر این مطلب لازم است به بررسی و تحلیل مکاتب مختلف اصلی اقتصاد متعارف (کلاسیک، نئوکلاسیک، کینزی) از منظر ایدئولوژی پرداخت.

در قرن هجدهم، اقتصاد کلاسیک، تحت تأثیر ایدئولوژی روشنگری و لیبرال کلاسیک، توانست مفهوم آزادی فردی و مالکیت خصوصی را به اصول علمی اقتصاد تبدیل کند. (Tribe, 1978, pp. 113-118) به همین دلیل، آدام اسمیت، با وجود توجه به اخلاق و فضیلت، مفاهیم و اصولی همچون «بازار آزاد»، «نظم طبیعی» و «دست نامرئی» را ارائه داد که به تدریج به پایه‌ای برای

1. value-laden

2. The Methodology of Positive Economics

نظریه اقتصادی لیبرالی تبدیل شد. او در کتاب «ثروت ملل»، استدلال می‌کند که پیگیری نفع شخصی فردی، در بستر بازار آزاد، به نفع جمعی جامعه می‌انجامد. (Smith, 1776/1976, p. 423) بررسی تاریخی این رویکرد نشان می‌دهد که حتی آغازین نظریه‌های اقتصاد کلاسیک، ترکیبی از تحلیل علمی و ایدئولوژی اجتماعی بوده است. این برداشت صرفاً یک تحلیل اقتصادی نیست، بلکه بنا به گفته وبر بازتابی از جهان‌بینی روشنگری و اخلاق پروتستانی است که آزادی فردی و مالکیت خصوصی را مقدس می‌شمرد و راه را برای ظهور نظام سرمایه‌داری هموار می‌سازد. (Weber, 1905/2002, p. 34) همین نکته را هایلبرونر به گونه‌ای دیگر یادآور شده است. او بر آن است که ایدئولوژی کلاسیک اقتصاد، در واقع ترکیبی از «فردگرایی اخلاقی» و اعتماد به «نظم طبیعی بازار» بود. از نظر او، اسمیت اقتصاد را علمی اخلاقی می‌دانست که ریشه در طبیعت انسان دارد، اما همین دیدگاه، ایدئولوژی خاصی از انسان «خودبسنده و سودمحور» را ترویج کرد. در نتیجه، مکتب کلاسیک نوعی مشروعیت علمی برای سرمایه‌داری نوظهور قرن هجدهم فراهم آورد. (Heilbroner, 1953, p. 58)

در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، اقتصاد نئوکلاسیک با الگوبرداری از علوم طبیعی تلاش کرد تا علم اقتصاد را به علمی «بی‌طرف و ریاضی» تبدیل و عناصر ارزشی را از آن حذف کند. اقتصاددانانی چون مارشال، والراس و منگر می‌کوشیدند اقتصاد را همچون فیزیک به صورت علمی دقیق و خنثی بازسازی کنند. (Walras, 1874/1954, p. 79) اما به تعبیر دانیل هاسمن این تلاش برای خنثی‌سازی، خود بیانگر ایدئولوژی جدیدی به نام «علم‌گرایی فردگرایانه» بود که با فرض عقلانیت کامل و ترجیح کارایی بر عدالت، به حفظ ساختار لیبرالی اقتصاد خدمت می‌کرد. (Hausman, 1992, p. 114)

با بحران بزرگ ۱۹۲۹، فروض اقتصاد کلاسیک درباره «خودتنظیمی بازار» فرو ریخت. جان مینارد کینز در کتاب «نظریه عمومی اشتغال، بهره و پول» با ردّ فرض تعادل خودکار، خواستار نقش فعال دولت در مدیریت تقاضا شد. این تغییر نه تنها نظری بلکه ایدئولوژیک بود؛ چرا که بر مسئولیت جمعی دولت در برابر بیکاری و فقر تأکید می‌کرد. (Keynes, 1936, p. 383) به تعبیر اسکیدلسکی، اندیشه کینزی بازتاب نوعی «ایدئولوژی اخلاقی رفاه اجتماعی» است که از ارزش‌هایی چون امنیت، ثبات و عدالت الهام می‌گیرد. (Skidelsky, 2009, p. 71) در واقع، به تعبیر هاجسون، کینز تلاش کرد تا اقتصاد را از تسلط «اخلاق بازار» به سمت «اخلاق مسئولیت اجتماعی» دولت سوق دهد. بنابراین، کینزینسیسم پاسخی ایدئولوژیک به بحران سرمایه‌داری لسه‌فر^۱ بود که «عدالت توزیعی و اجتماعی» را به مرکز تحلیل اقتصادی بازگرداند. (Hutchison, 1978, p. 147)

در نیمه دوم قرن بیستم، ظهور نولیبرالیسم و اقتصاد بازار آزاد، با حمایت نهادهای مالی بین‌المللی، نمونه‌ای از ایدئولوژی علمی شد که به وسیله علم اقتصاد مشروعیت پیدا کرد. (Harvey, 2005, pp. 19-22) اصطلاحاتی مانند «بازار کارآمد» و «بهینه پارتو» نه صرفاً تحلیل علمی، بلکه بیانگر جهان‌بینی ارزش‌محور و قدرت‌محور بودند که در سیاست جهانی بازتولید شده‌اند. نئوکلاسیک‌ها با حذف مفهوم عدالت از تحلیل اقتصادی، زمینه را برای سلطه معیار «کارایی پارتویی» فراهم کردند؛ معیاری که به‌زعم منتقدانی چون سن (Sen, 1987, p. 29) و میروفسکی (Mirowski, 1989, p. 43) ابزاری برای پوشاندن ایدئولوژی لیبرالی در لباس ریاضی بود. این مکتب، ارزش‌های خاصی چون آزادی انتخاب، مالکیت خصوصی و رقابت را به‌عنوان بدیهیات علمی معرفی کرد و از این طریق ایدئولوژی بازار آزاد را در بطن نظریه علمی جا داد. بنابراین، نئوکلاسیک‌ها با نگاهی ایدئولوژیک مفاهیمی همچون کارایی، عقلانیت و ایدئولوژی فردگرایی مدرن را مبنای تحلیل‌های اقتصادی خود قرار دادند.

در یک نگاه کلی در این باره می‌توان گفت که علم اقتصاد، چه در صورت‌بندی نئوکلاسیک آن و چه در قرائت کینزی یا مارکسی، همواره با نوعی «جهان‌بینی» درباره ماهیت انسان، جامعه و عدالت همراه است. به تعبیر هاسمن مفروضات اقتصاد متعارف درباره عقلانیت، نفع شخصی و کارایی، تنها جنبه توصیفی ندارند بلکه دارای نقش هنجاری‌اند و چارچوبی برای ارزیابی نهادها و سیاست‌های اقتصادی فراهم می‌کنند. (Hausman, 1992, p.23-33 و 117-149)

از منظر بسیاری از اقتصاددانان و فیلسوفان علم، جدایی مطلق اقتصاد از ارزش‌ها و ایدئولوژی نه تنها غیرممکن بلکه نامطلوب است. به عنوان نمونه «راوی کانبر» با بازخوانی دیدگاه گونار میردال، تصریح می‌کند که اقتصاد از ابتدا تا انتها «ارزش‌بار» است و وانمود به بی‌طرفی، نوعی خودفریبی علمی است؛ چراکه انتخاب موضوع، متغیر و روش، همگی تحت تأثیر ارزش‌ها و ایدئولوژی‌ها قرار دارند. (Kanbur, 2018, pp. 3-4) از این منظر، اعلام صریح جهت‌گیری‌های ارزشی به مراتب مطلوب‌تر از پنهان‌کاری در پس نقاب عینیت است. کریست با بررسی تاریخ روش شناسی اقتصاد، نشان می‌دهد که تلقی لیونل رابینز از اقتصاد به عنوان دانش «بی‌طرف ارزشی» باعث حذف فلسفه اخلاق از اقتصاد شد و این جدایی به «اقتصادی غیراخلاقی و کور نسبت به عدالت» انجامید. وی نتیجه می‌گیرد که احیای اقتصاد به عنوان دانشی اخلاق‌مند، نه تنها ممکن بلکه ضروری است. (Christ, 2012, p. 84)

در مجموع، این دیدگاه‌ها نشان می‌دهند که تحلیل اقتصادی حتی در دقیق‌ترین مدل‌های کمی و ریاضی نمی‌تواند بدون ارزش‌دوری‌ها و ایدئولوژی‌ها باشد. تأکید بر خنثی‌بودن، تنها باعث «پنهان‌سازی» این ارزش‌ها و «خودفریبی» و «دگرفریبی» می‌شود، در حالی که شفافیت درباره پیش‌فرض‌های ارزشی، به ارتقای مشروعیت و مسئولیت‌پذیری علم اقتصاد منجر خواهد شد.

مکتب اقتصاد اسلامی نیز از آغاز، خود را به عنوان بدیلی ایدئولوژیک در برابر اقتصاد متعارف معرفی کرده است. در این مکتب، انسان نه موجودی خودخواه بلکه خلیفه الهی است و فعالیت اقتصادی او باید در چارچوب اهداف اخلاقی و عدالت توزیعی انجام گیرد. اقتصاد اسلامی، علم را از ارزش جدا نمی‌داند، بلکه عدالت، کرامت انسانی و رفاه عمومی را غایات ذاتی فعالیت اقتصادی می‌داند. در این دیدگاه، بازار ابزاری در خدمت ارزش‌های اخلاقی است، نه نهادی خودمختار. بنابراین، ایدئولوژی اقتصاد اسلامی، بر آموزه‌هایی همچون توحید، عدالت و تعاون و توازن اجتماعی استوار است و به طور معناداری از فردگرایی افراطی و مادی‌گرایی مکاتب اقتصاد متعارف فاصله می‌گیرد.

بنابراین، تحلیل مقایسه‌ای این مکاتب نشان می‌دهد که ادعای «خنثی بودن علم اقتصاد» در عمل قابل دفاع نیست. حتی اقتصاددانان اثبات‌گرا، با انتخاب نوع خاصی از مدل‌ها، مفروضات عقلانیت، یا تعریف رفاه، دست به انتخاب‌های ارزشی می‌زنند. به تعبیر مارک بلاگ، علم اقتصاد هرگز از چارچوب فرهنگی و تاریخی خود فراتر نمی‌رود و در بهترین حالت، می‌تواند «ایدئولوژی آگاهانه» باشد. (Blaug, 1992, p. 113) جدول ۱ نمونه‌ای از تأثیر ایدئولوژی بر مکاتب مختلف اقتصادی را نمایش می‌دهد.

جدول ۱. تفاوت رویکردهای ایدئولوژیک در مکاتب اقتصادی

مکتب اقتصادی	مبنای انسان‌شناختی	ارزش‌های محوری	غایت سیاست اقتصادی	نوع ایدئولوژی
کلاسیک	انسان خودبسنده و عقلانی	آزادی فردی، مالکیت	نظم طبیعی بازار	لیبرالی اخلاقی
نئوکلاسیک	عقلانیت محض، کارایی	کارایی، انتخاب آزاد	تبادل بازار	لیبرالی علم‌گرایانه
کینزی	انسان اجتماعی	عدالت، ثبات	اشتغال کامل، رفاه	رفاه‌گرایی اجتماعی
اقتصاد اسلامی	انسان جانشین خداوند	عدالت، کرامت، تعاون	رفاه و عدالت توزیعی	توحیدی و اخلاق‌مدار

سطوح مختلف تأثیر گذاری ایدئولوژی بر اقتصاد

ایدئولوژی در چارچوب علم اقتصاد، خود را در سه سطح نشان می‌دهد: انتخاب موضوعات اقتصادی، روش‌شناسی علمی و سیاست‌گذاری‌های عملی. در سطح موضوعات، انتخاب اینکه علم اقتصاد به چه موضوعاتی بپردازد - رشد، کارایی، بیکاری، یا توزیع - خود حامل جهت‌گیری‌های هنجاری و ایدئولوژیک است. دانیل هاسمن تصریح می‌کند که انتخاب موضوعات پژوهشی در اقتصاد «کاملاً خنثی نیست»، زیرا این انتخاب بازتاب‌دهنده این است که اقتصاددان چه مسائلی را «شایسته توجه» یا از نظر هنجاری مهم تلقی می‌کند. به بیان دیگر، گزینش موضوعات خود نوعی داوری ارزشی است و نمی‌توان آن را صرفاً تصمیمی علمی و بی‌طرفانه دانست. (Hausman, 1992, p.113-115) همچنین مارک بلاگ نیز تأکید می‌کند که تاریخ اندیشه اقتصادی سرشار از دوره‌هایی است که در آن «گفتمان مسلط» تعیین می‌کرد چه پرسش‌هایی قابل طرح‌اند و چه حوزه‌هایی «غیرعلمی» یا حاشیه‌ای تلقی می‌شوند. این امر نشان می‌دهد که جهت‌گیری پژوهشی در اقتصاد اغلب تابع چارچوب‌های ایدئولوژیک زمانه بوده است. (Blaug, 1992, pp. 44-48) پژوهش‌های تجربی متأخر نیز این جهت‌گیری را تأیید می‌کنند؛ برای مثال، سه نویسنده فرانسوی - ماریون فرکاد (جامعه‌شناس)، ایتین آلیون (جامعه‌شناس اقتصادی) و یان آلگان (اقتصاددان) - در مقاله مشترک خود با عنوان «برتری اقتصاددانان» نشان می‌دهند که در جریان اصلی اقتصاد، وزن پژوهش‌های مربوط به کارایی یا رشد به‌طور نظام‌مند بیش از پژوهش درباره نابرابری و توزیع است. یافته‌های آنان بیانگر نوعی سلسله‌مراتب موضوعی در اقتصاد است که از اولویت‌های ایدئولوژیک مسلط سرچشمه می‌گیرد. (Fourcade, Ollion, & Algan, 2015, pp. 92-94) همچنین اندرو میرمن، اقتصاددان بریتانیایی، توضیح می‌دهد که بی‌توجهی یا کم‌توجهی به برخی موضوعات مانند قدرت، نهادها یا محیط زیست از ضرورت روش‌شناختی یا علمی ناشی نمی‌شود، بلکه ریشه در ساختارهای دانشگاهی و ایدئولوژیک دارد و این ساختارها هستند که تعیین می‌کنند چه نوع پژوهشی مشروع، مرکزی یا «علمی» تلقی شود. یعنی این فرایند باعث می‌شود برخی حوزه‌ها در اقتصاد نه به دلیل ضعف تحلیلی، بلکه به دلیل هنجارهای مسلط در جامعه علمی اقتصاد به حاشیه رانده شوند. (Mearman, 2011, pp. 46-67) به این ترتیب، در سطح نخست، نقش ایدئولوژی در اقتصاد این است که نشان دهد «چه چیزی مهم» و «چه چیزی قابل پژوهش» محسوب می‌شود.

در سطح روش‌شناسی، ایدئولوژی در روش‌شناسی اقتصادی به‌ویژه در ترجیح مدل‌های ریاضی و انتزاعی بر رویکردهای نهادی، تاریخی یا کیفی رسوخ جدی دارد. هاسمن استدلال می‌کند که تأکید افراطی بر مدل‌سازی صوری نوعی «تعهد معرفتی» است که با نوع خاصی از جهان‌بینی درباره نظم اجتماعی و رفتار انسانی پیوند دارد. (Hausman, 1992, p.195-198) بلاگ نیز از «تعصب ریاضی‌سازی» سخن می‌گوید و نشان می‌دهد که چگونه این گرایش بر اساس ارزش‌های درونی حرفه اقتصادی (مانند دقت، قطعیت و زیبایی‌شناسی ریاضی) تقویت می‌شود، نه صرفاً بر اساس کارایی علمی. (Blaug, 1992, pp. 112-118) افرادی مانند لاوسون بیان می‌کنند که مدل‌سازی نئوکلاسیک اغلب با تکیه بر پیش‌فرض‌های هستی‌شناختی خاص مانند فردگرایی و تعادل، ریشه در ایدئولوژی لیبرال دارد. (Lawson, 1997, pp. 15-21) همچنین مورگان و روتفورد نشان داده‌اند که تحول روش‌شناسی اقتصادی در قرن بیستم با تغییرات سیاسی و ایدئولوژیک جامعه آمریکا نیز هم‌زمان بوده است. (Morgan & Rutherford, 1998, pp. 3-7) در نتیجه، روش‌شناسی اقتصادی نیز فضایی است که ایدئولوژی در آن به صورت انتخاب ابزار، سطح انتزاع، و حتی شکل «مناسب تبیین» خود را نمایان می‌سازد.

اما سطح سیاست‌گذاری و نسخه‌های تجویزی سومین سطح ظهور ایدئولوژی در علم اقتصاد است. هاسمن تأکید می‌کند که هیچ نسخه سیاستی کاملاً عاری از ارزش‌داوری نیست، زیرا سیاست‌گذاری مستلزم اتخاذ «داوری درباره اهداف اجتماعی» است. (Hausman, 1992, pp. 118-120) بلاگ نیز بحث می‌کند که توصیه‌هایی چون آزادسازی بازار، کوچک‌سازی دولت یا

مقررات‌زدایی، هرچند در قالب «استنتاج علمی» عرضه می‌شوند، اما در واقع حامل مفروضات اخلاقی درباره آزادی، کارایی و عدالت‌اند. (Blaug, 1992, pp. 50-52) مطالعات تجربی مانند مطالعه پرمَن نیز نشان می‌دهند که نهادهای بین‌المللی (مانند صندوق بین‌المللی پول) اغلب ترجیحات سیاستی را به نام «دانش اقتصادی» ترویج می‌کنند، درحالی‌که بسیاری از این توصیه‌ها بر مفروضات نئولیبرالی استوارند. (Berman, 2014, pp. 32-36) آمارتیا سن نیز یادآور می‌شود که ترجیح کارایی بر توزیع یا آزادی منفی بر آزادی مثبت، همگی حامل نوعی پیش‌داوری ارزشی‌اند، هرچند اقتصاددانان آن را «فنی» جلوه دهند. (Sen, 1999, pp. 85-88) بدین‌سان، سیاست‌گذاری اقتصادی نیز عرصه‌ای است که ایدئولوژی در آن از طریق گزینش اهداف، ابزارها و ارزش‌های مطلوب اجتماعی بازنمایی می‌شود.

بررسی برخی ابعاد پنهان ایدئولوژیک علم اقتصاد

به دنبال بخش قبلی این بخش از مقاله به بررسی برخی ابعاد پنهان ایدئولوژیک علم اقتصاد و پیامدهای آن در حوزه نظری، نهادی و سیاست‌گذاری می‌پردازد. هدف این بخش، آشکارسازی نمونه‌هایی از پیش‌فرض‌های ارزشی و جهان‌بینی نهفته در مفاهیم و مدل‌های اقتصادی و تحلیل نحوه بازتولید ایدئولوژی در نهادها و سیاست‌هاست.

بررسی ایدئولوژی پنهان در مفاهیم علمی اقتصاد متعارف

یکی از جنبه‌های کلیدی در نقد ایدئولوژیک علم اقتصاد، تحلیل مفاهیم و اصطلاحات به ظاهر علمی است که در واقع حامل پیش‌فرض‌های ارزشی و جهان‌بینی خاص هستند. در اقتصاد متعارف، اصطلاحاتی مانند «بهره‌وری»^۱، «رفتار عقلایی اقتصادی»^۲ و «بهبودسازی منفعت فردی»^۳ به گونه‌ای استفاده می‌شوند که گویی ارزش‌های اخلاقی، اجتماعی یا دینی نقشی در تحلیل اقتصادی ندارند. این نوع مفاهیم، اگرچه در قالب ریاضی و مدل‌سازی صوری ظاهر شده‌اند، در واقع ایدئولوژی اقتصادی را در پوشش علم بازتولید می‌کنند.

به‌عنوان نمونه، مفهوم «بهره‌وری» غالباً تنها با معیار خروجی اقتصادی اندازه‌گیری می‌شود و ارزش انسانی نیروی کار یا عدالت اجتماعی در آن لحاظ نمی‌گردد. این تعریف ضمن ایجاد کارآمدی ظاهری، نوعی ارزش‌گذاری یک‌جانبه را در پس‌زمینه اقتصادی تثبیت می‌کند. به تعبیر استیگلیتز چنین رویکردی به بازار و منابع انسانی، موجب مشروعیت بخشی به «بی‌توجهی علمی به عدالت» است. (Stiglitz, 2002, p. 24) همچنین، فرض «رفتار عقلایی اقتصادی» مبتنی بر الگوی «انسان اقتصادی»^۴ است که تمام تصمیمات خود را بر اساس محاسبه سود و زیان فردی اتخاذ می‌کند. (Robbins, 1932, p. 129) این چنین تصویری از انسان، از دیدگاه اخلاقی و اجتماعی تصویری محدود است و نقش انگیزه‌های اخلاقی، دینی یا اجتماعی را نادیده می‌گیرد. از این رو، حتی الگویی که صرفاً به تحلیل انتخاب فردی می‌پردازد، در واقع نوعی «جهان‌بینی اقتصادی خاص» را ترویج می‌کند. مفهوم «بهبودسازی منفعت فردی» نیز وضعیتی مشابه دارد. در اقتصاد نئوکلاسیک، بهبود پارتو و سایر معیارهای کارایی، بدون لحاظ عدالت توزیعی یا تأثیر اجتماعی، مطلوبیت را اندازه‌گیری می‌کنند. این ابزارهای تحلیلی، در ظاهر علمی و خنثی هستند، اما در عمل، معیارهایی را به عنوان «طبیعی» و «غیرقابل مناقشه» معرفی می‌کنند که با ارزش‌های اخلاقی ناسازگار است. در نهایت، تحلیل این مفاهیم نشان می‌دهد که

1. productivity

2. rational economic behavior

3. utility maximization

4. homo economicus

اقتصاد متعارف هرگز خنثی نبوده است. بلکه مفاهیم بنیادی آن، چه در سطح نظریه و چه در سطح مدل سازی، حامل نوعی ایدئولوژی لیبرالی، فردگرایانه و بازارمحور است. این شناخت، پیش زمینه ای ضروری برای بررسی سطح نهادها و سیاست گذاری است، جایی که این ایدئولوژی به شکل ملموس و عملی بازتولید می شود.

تحلیل بازنمایی ایدئولوژی در سطح نهادها و سیاست گذاری اقتصادی

علم اقتصاد متعارف نه تنها در سطح نظری (مفاهیم و پیش فرض های نظری) بلکه در عمل، به ویژه از طریق نهادها و سیاست گذاری های اقتصادی، ایدئولوژی خاص خود را بازتولید می کند. یکی از نمونه های بارز در این سطح، رابطه میان نولیبرالیسم و نهادهای مالی بین المللی است که با ادعای علمی بودن، مجموعه ای از سیاست ها شامل خصوصی سازی، مقررات زدایی، کاهش نقش دولت و آزادسازی کامل بازار را ترویج می کنند. (Harvey, 2005, pp. 2-7) این سیاست ها، اگرچه با زبان مدل های اقتصادی توجیه می شوند، در واقع بازتاب جهان بینی فردگرایانه و بازارمحور هستند که منافع اکثریت جامعه را اغلب نادیده می گیرند.

تحلیل نمونه های سیاستی نیز نشان می دهد که ایدئولوژی اقتصادی در سطح نهادی به چند شکل قابل مشاهده است: نخست در «بازتولید ارزش های مخفی» اقتصاد. یعنی آنجا که اصطلاحات و معیارهای اقتصادی مانند تولید ناخالص داخلی^۱، رشد اقتصادی یا بهره وری نیروی کار، معیارهایی هستند که ارزش های خاصی را به صورت پنهان مشروعیت می بخشند. دوم در «تمرکز قدرت و توزیع نابرابر منابع» که معمولاً در آنجا سیاست های ریاضتی و آزادسازی بازار به گونه ای طراحی می شوند که نابرابری اقتصادی و قدرت سیاسی اقلیت ها تقویت شود، در حالی که از نظر ظاهر، علمی و «بی طرف» جلوه می کنند. (Rodrik, 2007, p. 91) سوم در «فن سالاری»^۲ ایدئولوژیک. یعنی جایی که نهادها و مشاوران اقتصادی با بهره گیری از مدل های ریاضی و ابزارهای تحلیل پیچیده، مشروعیت علمی برای سیاست های ایدئولوژیک فراهم می کنند. (Mirowski, 2013, p. 78) این ویژگی ها نشان می دهد که علم اقتصاد متعارف نه تنها نظریه ای صرفاً علمی نیست بلکه ابزاری برای تثبیت ایدئولوژی مسلط است. بنابراین، بررسی نهادها و سیاست ها هم این امکان را فراهم می سازد تا رابطه میان «علم، ایدئولوژی و قدرت» در اقتصاد متعارف به صورت عینی مشاهده شود. به نظر می رسد که از نگاهی معرفت شناسانه می توان این گزاره را پذیرفت که بخش عمده ای از مفاهیم و نظریه های اقتصادی کاملاً یا تا حد قابل توجهی متأثر از مبانی ایدئولوژیک اقتصاددانان است. زیرا اگر نگوئیم همه نظریه های اقتصادی دارای مفروضات ارزشی هستند، حداقل بخش قابل توجهی از آنها چنین خاستگاهی را دارند. با این حال، آن بخش از اقتصاد، مانند مدل های ریاضی، آمار و تحلیل کمی که کم و بیش ماهیتی غیرایدئولوژیک دارند و می توانند تا حدی جنبه علمی و اثباتی داشته باشند، فاقد این توانایی هستند که به تنهایی بتوانند سیاست گذاری اقتصادی و اولویت ها را هدایت کنند. یعنی بخش غیرایدئولوژیک محدود به ابزارها و روش ها است، نه نتایج و چارچوب های کلی سیاست اقتصادی. بررسی این مساله فرصت دیگری را می طلبد که خارج از هدف این نوشتار است. با این وجود نمونه هایی از هر دو بخش در جدول زیر ارائه شده است.

جدول ۲. مقایسه بخش ایدئولوژیک و غیرایدئولوژیک اقتصاد متعارف

بخش غیرایدئولوژیک	بخش ایدئولوژیک	بُعد تحلیل
-------------------	----------------	------------

1. GDP

2. technocracy

تکنوکراسی اصطلاحی است به مفهوم «حکومت تکنیک» که در آن نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به وسیله صاحبان فن (فن سالاران) اداره می شود.

ماهیت معرفتی	مبتنی بر مفروضات ارزشی مانند فردگرایی، بازار آزاد، سودمحوری	مبتنی بر ابزارهای کمی، ریاضی و آماری
منشأ نظری	نئوکلاسیک، نولیبرال، متأثر از فلسفه لیبرالیسم	علوم ریاضی، آمار و منطق تحلیلی
اهداف سیاستی	خصوصی‌سازی، کوچک‌سازی دولت، رقابت کامل	بهینه‌سازی فنی، تحلیل داده، پیش‌بینی روندها
سطح ارزش‌گذاری	بالا (تعریف عدالت، آزادی، مطلوبیت)	پایین (روش‌ها و سنجش‌ها)
قابلیت انتقال به نظام‌های دیگر	محدود، چون به ارزش‌های خاص وابسته است	بالا، چون ابزارها خنثی‌ترند
کارکرد اجتماعی	توجیه وضع موجود و تثبیت نظم سرمایه‌داری	تسهیل تحلیل و سنجش بدون داوری ارزشی
نمونه‌ها	نظریه بازار آزاد، فرضیه کارایی بازار، سیاست تعدیل ساختاری	مدل‌های رگرسیون، تحلیل تورم، شاخص‌های آماری

خاستگاه معرفت‌شناختی ایدئولوژیک شدن علم اقتصاد

باید توجه داشت که ایدئولوژیک شدن علم اقتصاد تنها پیامد فشارهای سیاسی یا منافع طبقاتی نیست، بلکه در سطحی ژرف‌تر، ریشه در معرفت‌شناسی مدرن غرب دارد. بنابراین، دیدگاه افرادی که ایدئولوژیک بودن علم اقتصاد را صرفاً به روابط و منافع قدرت‌های سیاسی تحویل می‌برند، چندان صواب نیست. بلکه در کنار عوامل این چینی عامل دیگری هم دست اندر کار این گرایش غالب میان اقتصاددانان بوده است. به گفته بلاگ از قرن نوزدهم به بعد، با سیطره‌ی پوزیتیویسم و تفکیک علوم طبیعی از علوم انسانی، علوم اجتماعی و از جمله اقتصاد، خود را به صورت نسخه‌ای از علوم طبیعی بازتعریف کردند و اقتصاد نیز کوشید تا خود را «علمی سخت»^۱ بنمایاند. این تلاش معرفتی سبب شد که اقتصاددانان، واقعیت اجتماعی و انسانی را همچون پدیده‌ای مکانیکی و پیش‌بینی‌پذیر تلقی کنند. (Blaug, 1992, p. 44) در نتیجه، معیار «علمی بودن» نه عمق فهم انسانی، بلکه دقت ریاضی و قابلیت پیش‌بینی رفتار انسان شد.

توماس کوهن یادآور می‌شود که تغییر پارادایم‌های علمی، تنها با شواهد تجربی توضیح داده نمی‌شود، بلکه ریشه در تحولات اجتماعی و ارزشی دارد. به بیان دیگر، هیچ علم انسانی از پیش‌فرض‌های هنجاری و فرهنگی فارغ نیست. (Kuhn, 1962, p. 122) از این منظر، اقتصاد نئوکلاسیک نیز بر مبانی خاصی از انسان‌شناسی و ارزش‌شناسی همچون فردگرایی، عقلانیت ابزاری، و سودمحوری بنا شده است. در همین راستا، می‌روفسکی توضیح می‌دهد که علم اقتصاد نئوکلاسیک، با الگوبرداری از فیزیک نیوتنی، جهان اجتماعی را همچون نظامی مکانیکی تصور کرد؛ و بدین‌سان، اقتصاددانان عملاً از مفاهیمی چون عدالت، قدرت و اخلاق فاصله گرفتند. (Mirowski, 1989, p. 76)

بنابراین، می‌توان گفت علم اقتصاد مدرن از طریق معرفت‌شناسی خاص اقتصاددانان، رنگ ایدئولوژیک به خود گرفته است. زیرا آنها به پیروی از معرفت‌شناسی رایج زمانه خود معیار علمی بودن را به انطباق با مدل ریاضی و پیش‌بینی‌های کمی محدود کرده و جنبه‌های اخلاقی، تاریخی و فرهنگی رفتار اقتصادی انسان را به حاشیه رانده‌اند. (Colander & Kupers, 2014, p. 95) این رویکرد، گرچه ادعای بی‌طرفی دارد، اما در واقع حامل نوعی «جهان‌بینی خاص» است که ارزش‌های بازار آزاد و رقابت را به مثابه اصول

جهان شمول علم اقتصاد معرفی می‌کند و تأکید انحصاری آن بر مدل‌های ریاضی و پیش‌بینی‌های کمی، نه بی‌طرفی علمی، بلکه تعیین مرزهای ایدئولوژیک علم اقتصاد را به همراه دارد.

در این شرایط بود که فرصت برای نولیبرالیسم فراهم شد تا خود را به عنوان یک ایدئولوژی فراگیر و جهان شمول معرفی کند و چهره‌ای تازه از ایدئولوژی علمی را رقم زند. در نیمه دوم قرن بیستم، با گسترش گفتمان نولیبرال، «علم اقتصاد» بار دیگر در خدمت یک پروژه ایدئولوژیک قرار گرفت. نولیبرالیسم که با نام‌هایی چون هایک، فریدمن و نهادهای مالی جهانی پیوند دارد، ادعا می‌کند که مدافع آزادی فردی و کارایی بازار و حداقل مداخله دولت است، اما در عمل، به تعبیر هاروی پروژه‌ای سیاسی برای بازتوزیع قدرت و ثروت به نفع اقلیت‌های اقتصادی بوده است. (Harvey, 2005, p. 19) زبان و ابزار علم اقتصاد در این فرآیند نقش مشروعیت‌بخش ایفا کرده است. مفاهیمی چون «بازار آزاد»، «بهینه پارتو» و «عقلانیت اقتصادی» به گونه‌ای به کار می‌روند که گویی قوانین طبیعی و تغییرناپذیرند. (Bockman, 2011, p. 32) این زبان علمی، ایدئولوژی را در پوشش عینیت پنهان می‌کند. از این رو، نولیبرالیسم را می‌توان «ایدئولوژی‌ای با چهره‌ای به ظاهر علمی» دانست.

در مقابل، اقتصاددانان منتقدی مانند استیگلیتز (Stiglitz, 2002, p. 22) و رودریک (Rodric, 2007, p. 91) نشان داده‌اند که نولیبرالیسم نه تنها ناکارآمدی اقتصادی و نابرابری را افزایش داده، بلکه علم اقتصاد را از تنوع روش‌شناختی و اخلاقی تهی کرده است. از این منظر، نولیبرالیسم نه یک نظریه علمی، بلکه «ایدئولوژی‌ای تکنوکراتیک» است که از زبان علم برای پنهان‌سازی سلطه بهره می‌گیرد. اقتصاددانان نولیبرال با بهره‌گیری از مدل‌های ریاضی، نوعی «حقیقت مصنوعی» تولید کرده‌اند که با جهان واقعی فاصله دارد، اما در سطح سیاست عمومی، به مثابه علم بی‌طرف پذیرفته می‌شود. (Mirowski, 2013, p. 78)

دلایل تأکید اقتصاددانان بر غیرایدئولوژیک بودن علم اقتصاد

بررسی چرایی تأکید اقتصاددانان جریان اصلی بر غیرایدئولوژیک بودن علم اقتصاد مستلزم توجه به نسبت پیچیده میان علم و ایدئولوژی است. با وجود آنکه نشان داده شد اقتصاد در قالب مدل‌های ریاضی و ظاهراً بی‌طرف، حاوی پیش‌فرض‌های ارزشی است، اقتصاددانان غالباً آن را «علمی اثباتی»، «جهان شمول» و «فاقد ایدئولوژی» معرفی می‌کنند. افزون بر دلایل معرفت‌شناختی، می‌توان چند انگیزه مهم برای این رویکرد برشمرد.

الف. افزایش مشروعیت علمی

در جهان مدرن، علم با معیارهایی مانند آزمون‌پذیری، تعمیم‌پذیری و بی‌طرفی ارزشی تعریف می‌شود. استفاده گسترده از مدل‌های تعادل عمومی و شاخص‌های کمی مانند GDP یا نرخ بهره، تلاشی برای ارائه اقتصاد به صورت دانشی ریاضی و عاری از ارزش‌هاست. اگر اقتصاد صراحتاً ایدئولوژیک تلقی شود، اعتبار آن در سیاست‌گذاری و جامعه علمی کاهش می‌یابد. از این رو اقتصاددانان می‌کوشند آن را علمی اثباتی و مشابه علوم طبیعی معرفی کنند تا حتی پیامدهایی مانند تمرکز ثروت نیز به عنوان «نتایج طبیعی بازار» توجیه شود. (Mirowski, 1989, pp. 70-72)

ب. پوشش تنش‌های اجتماعی و اخلاقی

ارائه اقتصاد به عنوان دانشی بی‌طرف، امکان پنهان‌سازی تنش‌های سیاسی و اخلاقی سیاست‌های اقتصادی را فراهم می‌کند. در این چارچوب، آزادسازی بازار و خصوصی‌سازی به عنوان ضرورت‌های فنی معرفی می‌شوند نه انتخاب‌های ارزشی. نظریه بازار کارآمد، بازار را سازکاری خودتنظیم‌گر می‌داند که دخالت دولت را ناکارآمد معرفی می‌کند. (Fama, 1970, pp. 383-417) این رویکرد در

دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به توجیه سیاست‌های نولیبرالی انجامید، در حالی که پیامدهایی مانند افزایش نابرابری کمتر برجسته شد. (Harvey, 2005, pp. 2-7); (Stiglitz, 2002, p. 24)

ج. تسهیل ابزارگرایی در سیاست‌گذاری

معرفی اقتصاد به عنوان علمی جهان‌شمول، آن را به ابزار تصمیم‌گیری فنی تبدیل می‌کند و امکان اجرای سیاست‌های اقتصادی بدون مناقشه ایدئولوژیک را فراهم می‌سازد. سیاست‌های ربا‌زنی و اصلاحات ساختاری که توسط صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی اجرا شدند، نمونه‌ای از این ابزارگرایی هستند؛ سیاست‌هایی که با استناد به تحلیل‌های اقتصادی اجرا شدند، اما پیامدهای اجتماعی منفی مانند بیکاری و فقر را نیز به همراه داشتند. (Harvey, 2005, pp. 2-7); (Stiglitz, 2002, pp. 24-26)

د. حفظ یکپارچگی نظری

غیرایدئولوژیک معرفی کردن اقتصاد، امکان توسعه مدل‌های انتزاعی و قابل تعمیم را فراهم می‌کند. آشکار شدن ارزش‌ها و ایدئولوژی‌ها می‌تواند انسجام منطقی این مدل‌ها را تضعیف کند. (Robbins, 1932, p. 129) از این رو، مدل‌هایی مانند بهینه‌سازی منفعت فردی یا نظریه‌های رشد نئوکلاسیک بدون اشاره به مبانی ارزشی ارائه می‌شوند، در حالی که پیش‌فرض‌های فردگرایانه و بازارمحور در پس آن‌ها نهفته است.

در اینجا باید این نکته را متذکر شد که هیچ‌یک از این دلایل از منظر نظری و اخلاقی، ادعای غیرایدئولوژیک بودن علم اقتصاد را موجه نمی‌سازد. ادامه مقاله ابعاد دیگری از این مسئله بررسی خواهد کرد.

نقش نهادهای سیاسی و امنیتی در انتشار ایدئولوژی اقتصادی

سیاست‌های نولیبرالی اقتصاد در بسیاری از کشورها با پشتیبانی نهادهای مالی بین‌المللی همچون بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول اجرا شده‌اند. این نهادها از طریق وام‌های مشروط و فشارهای اقتصادی، کشورها را به اجرای برنامه‌های «تعدیل ساختاری» در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ سوق دادند؛ برنامه‌هایی که بر کاهش نقش دولت، خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی و آزادسازی بازارها تأکید داشت.

در کنار این نهادها، سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) و دیگر نهادهای امنیتی نیز در برخی کشورها از دولت‌ها و جناح‌های همسو با اقتصاد بازار آزاد حمایت کرده‌اند. هدف این اقدامات، ایجاد محیطی مناسب برای سرمایه‌گذاری غرب، اجرای اصلاحات نولیبرالی و مهار جریان‌های مخالف بازار آزاد بوده است. نمونه‌های تاریخی متعددی این پیوند میان مداخله سیاسی و اجرای سیاست‌های اقتصادی را نشان می‌دهد.

نخستین نمونه مهم، کودتای ۱۹۵۴ گواتمالا است. در این رویداد، سازمان سیا با حمایت مالی و لجستیکی از مخالفان، دولت ژاکوبو آربنز را سرنگون کرد؛ دولتی که اصلاحات ارضی گسترده‌ای را آغاز کرده بود و منافع شرکت یونایتد فروت را تهدید می‌کرد. پس از کودتا، لغو اصلاحات ارضی، بازگرداندن مالکیت‌های بزرگ، سرکوب اتحادیه‌ها و گشودن اقتصاد به روی سرمایه خارجی، جهت‌گیری نولیبرالی سیاست‌های اقتصادی جدید را تثبیت کرد. این تجربه، الگویی اولیه از پیوند مداخله خارجی و تحمیل سیاست‌های بازار آزاد محسوب می‌شود.

نمونه دوم، شیلی و پروژه تضعیف دولت سالوادور آلنده است که به کودتای ۱۹۷۳ و قدرت‌گیری آگو ستو پینوشه انجامید. پس از کودتا، گروه «پسران شیکاگو» با الهام از آموزه‌های فریدمن، برنامه‌ای گسترده از خصوصی‌سازی، آزادسازی تجارت، کاهش نقش دولت و سرکوب اتحادیه‌ها را اجرا کردند. این اصلاحات با وجود پیامدهای سیاسی و انسانی، در سطح جهانی به عنوان اصلاحات «علمی» معرفی شدند. تحلیل‌ها نشان می‌دهد رژیم پینوشه با اتکا به مشروعیت علمی اقتصاددانان نولیبرال توانست سیاست‌هایی ذاتاً سیاسی را در قالب «اقتصاد تکنیکی» عرضه کند. (Gwynne & Kay, 2004, pp. 45-48)

نمونه سوم، برنامه «اتحاد برای پیشرفت» در آمریکای لاتین است. هرچند هدف رسمی این برنامه، توسعه اقتصادی و کاهش نابرابری اعلام شد، اسناد آزادشده نشان می‌دهد که این برنامه بخشی از راهبرد مهار کمونیسم در دوران جنگ سرد بود. حمایت از دولت‌های همسو، تضعیف جنبش‌های اصلاح‌طلب و مشروط کردن کمک‌ها به اجرای سیاست‌های بازار آزاد، از ابزارهای اصلی این راهبرد محسوب می‌شد. (Central Intelligence Agency, 1961)

تجربه‌های بولیوی در دهه ۱۹۸۰، آرژانتین در دهه ۱۹۹۰ و روسیه پس از فروپاشی شوروی نیز نمونه‌هایی از اجرای سیاست‌های تثبیت ارزی، خصوصی‌سازی و آزادسازی اقتصادی هستند که اگرچه در کوتاه‌مدت برخی شاخص‌ها را بهبود دادند، اما در بلندمدت با افزایش بیکاری، نابرابری و تضعیف حمایت‌های اجتماعی همراه بودند. (Lipton, 1992); (International Monetary Fund, 2000).

در مجموع، این تجربه‌ها نشان می‌دهد که اقتصاد نولیبرال در بسیاری موارد به عنوان پوششی علمی برای تغییرات ساختاری و طبقاتی عمل کرده است. ادعای «راه‌حل‌های تکنیکی» امکان اجرای تغییرات بنیادین در مالکیت و نهادهای اجتماعی را بدون مواجهه مستقیم با چالش‌های اخلاقی و سیاسی فراهم کرده است. پیامدهای این سیاست‌ها مانند افزایش نابرابری و کاهش حمایت از اقشار ضعیف نشان می‌دهد که اقتصاد را نمی‌توان دانشی صرفاً خنثی و فنی تلقی کرد؛ بلکه سیاست‌گذاری اقتصادی همواره در بستری سیاسی و ایدئولوژیک شکل می‌گیرد.

بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت که هم‌افزایی میان نظریه‌های اقتصادی نولیبرالی، نهادهای مالی بین‌المللی و مداخلات سیاسی و امنیتی، در گسترش جهانی این سیاست‌ها نقش داشته است. این فرایند نشان می‌دهد که علم اقتصاد در عمل با ساختارهای قدرت و نهادهای سیاسی پیوندی عمیق دارد و نمی‌توان آن را جدا از زمینه‌های ایدئولوژیک و نهادی تحلیل کرد. جدول‌های زیر به اختصار ابعاد مختلف این تجربه‌ها را نشان می‌دهد.

جدول ۳. مقایسه پنج تجربه: گواتمالا، شیلی، بولیوی، آرژانتین، روسیه

کشور	بستر تاریخی / سیاسی	نوع سیاست‌های نولیبرالی	پیامدهای کوتاه‌مدت	پیامدهای بلندمدت	نقش «علم اقتصاد» در مشروعیت بخشی
گواتمالا (۱۹۵۴)	کودتای CIA علیه دولت منتخب آربنز پس از اجرای اصلاحات ارضی؛ فشار شرکت‌های آمریکایی	بازگشت مالکیت زمین به شرکت‌های بزرگ، محدودسازی دولت، بازکردن اقتصاد به روی سرمایه خارجی.	حذف اصلاحات ارضی، بازگشت ثبات فنی.	تمرکز مالکیت، تداوم نابرابری ساختاری، وابستگی به آمریکا.	توجیه سیاست‌ها با ادعای «عقلانیت اقتصادی» و «اصلاح بازار زمین» و پنهان کردن دخالت سیاسی

شیلی (پس از ۱۹۷۳)	سرنوشتی آینده و استقرار رژیم پینوشه با حمایت فکری - فنی «پسران شیکاگو»	خصوصی‌سازی گسترده، آزادسازی تجارت، مقررات‌زدایی، کوچک‌سازی دولت.	کنترل تورم، افزایش سرمایه‌گذاری خارجی.	نابرابری شدید، تضعیف اتحادیه‌ها، وابستگی به قیمت کالاهای اولیه.	مدل‌سازی ریاضی و آرایه ایده «بازار کارآمد» به‌عنوان راه‌حل علمی و سیاست‌های سخت‌گیرانه در پوشش تکنیکی.
بولیوی (۱۹۸۵)	بحران تورم و فروپاشی اقتصادی؛ اجرای «شوکر درمانی» طراحی‌شده توسط اقتصاددانان بین‌المللی.	آزادسازی قیمت‌ها، خصوصی‌سازی، حذف یارانه‌ها، کوچک‌سازی دولت، آزادسازی سرمایه.	کاهش سریع تورم.	بیکاری گسترده، تضعیف بخش دولتی، تشدید نابرابری و فقر.	معرفی «شوکر درمانی» به‌عنوان یک ضرورت فنی و یک «راه‌حل علمی» برای بحران برای کاهش مخالفت‌های اجتماعی.
آرژانتین (دهه ۱۹۹۰)	بحران تورمی و بدهی؛ اجرای برنامه بازار آزاد و تبدیل‌پذیری ارزی از سوی دولت منم	خصوصی‌سازی شرکت‌های بزرگ، آزادسازی مالی، تثبیت نرخ ارز	کاهش تورم، ورود سرمایه کوتاه‌مدت.	بیکاری، شکنندگی مالی، بحران ۲۰۰۱، افزایش نابرابری و کاهش دستمزد واقعی.	معرفی ابزارهای فنی مانند تثبیت ارزی به‌عنوان «راه‌حل علمی» برای بحران و پنهان کردن ابعاد طبقاتی سیاست‌ها.
روسیه (دهه ۱۹۹۰)	فروپاشی شوروی؛ مشاوره اقتصادی غرب و اجرای «اصلاحات شوک درمانی»	خصوصی‌سازی گسترده، آزادسازی قیمت‌ها، مقررات‌زدایی، بازکردن اقتصاد به روی سرمایه خارجی.	افزایش ناگهانی قیمت‌ها، فروپاشی دستمزدها.	شکل‌گیری الیگارشی‌ها، نابرابری شدید، کاهش شدید ظرفیت صنعتی و اجتماعی.	معرفی نولیبرالیسم به‌عنوان «اقتصاد مدرن علمی» و توجیه خصوصی‌سازی سریع با مدل‌های اقتصادی.

جدول ۴. مراحل هم‌افزایی میان اقتصاددانان نو لیبرال و سازمانهای اقتصادی و امنیتی

مرحله	نهادهای اصلی	اقدامات کلیدی	پیامدها
نظریه‌پردازی	دانشگاه شیکاگو، فریدمن	توسعه نظریه بازار آزاد، نقد مداخله دولت	شکل‌گیری ایدئولوژی نولیبرالیسم
ترویج و آموزش	دانشگاه‌ها، مؤسسات مالی بین‌المللی	آموزش اقتصاددانان نولیبرال، مشاوره به کشورهای در حال توسعه	گسترش ایدئولوژی نولیبرالی در سیاست‌گذاری‌های جهانی
مداخلات عملی	سیا، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول	حمایت از کودتاها، ارائه وام‌های مشروط، فشار برای اجرای سیاست‌های نولیبرالی	تغییر رژیم‌ها، اجرای سیاست‌های نولیبرالی، افزایش نابرابری و بی‌ثباتی اجتماعی
پیامدهای اجتماعی و اقتصادی	نهادهای مدنی، جوامع محلی	کاهش دموکراسی، افزایش نابرابری، تضعیف نهادهای حکومتی	بحران‌های اجتماعی و اقتصادی در کشورهای هدف

جدول ۵. تحلیل ایدئولوژی نولیبرالی در عمل

سطح تحلیل	اقتصاد متعارف نولیبرال	مثال‌ها و شواهد	پیامدها
نظریه‌ها و مدل‌ها	عقلانیت اقتصادی، بازار آزاد، کاهش نقش دولت	میلتون فریدمن: آزادی اقتصادی به عنوان عامل اصلی رشد	ایجاد چارچوب نظری برای سیاست‌های آزادسازی و خصوصی‌سازی
شاخص‌ها و معیارها	GDP، بهره‌وری، رقابت	معیار موفقیت صرفاً رشد اقتصادی، بدون توجه به عدالت اجتماعی	نادیده گرفتن نابرابری و فقر گسترده

سیاست‌های پیشنهادی	آزادسازی بازار، خصوصی‌سازی، کاهش حمایت‌های اجتماعی	برنامه‌های تعدیل ساختاری توسط بانک جهانی و IMF	کاهش نقش دولت، افزایش بیکاری، نابرابری و بحران‌های اجتماعی
نهادهای اجرایی	نهادهای بین‌المللی، دولت‌ها، بانک‌ها	بانک جهانی، IMF، دولت‌های متأثر از فشارهای بین‌المللی	اجرای سیاست‌های نولیبرالی به صورت اجباری یا با فشار نهادی
پیامد ایدئولوژیک	ترویج بازارمحوری و فردگرایی به صورت جهانی	نفوذ اقتصادی و فرهنگی نولیبرالیسم در کشورهای در حال توسعه	تمرکز ثروت، کاهش عدالت اجتماعی، وابستگی اقتصادی به قدرت‌های غربی

اقتصاد اسلامی و ایدئولوژیک بودن علم اقتصاد

اقتصاد اسلامی، برخلاف اقتصاد متعارف، نه تنها از ایدئولوژی گریزان نیست، بلکه به صراحت بر ماهیت ارزشی و هنجاری خود تأکید دارد. این نظام معرفتی از سه منبع اصلی وحی (قرآن و سنت)، عقل، و تجربه اجتماعی الهام می‌گیرد. در حالی که اقتصاد متعارف بر انسان خودبنیاد، عقلانیت ابزاری و سود فردی استوار است، اقتصاد اسلامی بر خلافت انسان، عدالت، و مسئولیت اجتماعی تأکید می‌کند و دنیا را مقدمه آخرت می‌داند. اقتصاد اسلامی نمی‌خواهد علم را از ارزش جدا کند، بلکه می‌کوشد علم را در خدمت ارزش‌های الهی و اجتماعی قرار دهد. بنابراین، اگر اقتصاد متعارف مدعی علم بدون ارزش است و ایدئولوژی خود را در پوشش علم پنهان می‌کند، اقتصاد اسلامی مدعی علم ارزش‌مدار و جهت‌دار است. از این منظر، اقتصاد اسلامی آشکارا ایدئولوژی خود را می‌پذیرد و آن را شفاف می‌سازد. در اقتصاد اسلامی، علم اقتصاد نمی‌تواند از ارزش‌ها و غایات انسانی جدا باشد. معیارهای عدالت، کرامت انسانی و خیر و مصالح عمومی، همواره در تحلیل‌های اقتصادی حضور دارند. این رویکرد، نه مانعی بر سر علم، بلکه شرط اصالت و مشروعیت آن است. بنابراین، اقتصاد اسلامی نمونه‌ای از رویکردی است که علم و ارزش را در هم تنیده و امکان تحقق اهداف انسانی و اجتماعی را به شکلی جامع فراهم می‌آورد به گونه‌ای که می‌توان علم اقتصاد را همزمان ارزش‌مدار، اخلاقی و کارآمد ارائه کرد.

از دیدگاه اقتصاد اسلامی، بزرگ‌ترین نقص ایدئولوژی نولیبرالی، نادیده گرفتن عدالت توزیعی و کرامت انسانی است. یعنی در حالی که در اقتصاد نئوکلاسیک، از عدالت معمولاً به معنای «برابری فرصت‌ها در بازار» تعبیر می‌شود، در اقتصاد اسلامی عدالت مفهومی چندبعدی دارد: عدالت در مالکیت، در تولید، در مبادله و در توزیع نهایی درآمد و جلوگیری از تکاثر ثروت. اقتصاد نئوکلاسیک عدالت را تابع بازار می‌داند، اما اقتصاد اسلامی بازار و بلکه کل اقتصاد را تابع عدالت می‌شمرد. بنابراین، ابزارهایی چون چارچوب مالکیت، حرمت ربا، حرمت اکل مال بباطل، وجوب خمس و زکات، توصیه موکد به انفاق، توجه جدی به تأمین اجتماعی و تکافل عمومی و تعیین دقیق چگونگی سهم‌بری عوامل تولید را در خدمت عدالت اجتماعی قرار می‌دهد. در حالی که سیاست‌های نولیبرالی مانند خصوصی‌سازی یا حذف یارانه‌ها در بسیاری از کشورها اغلب به افزایش فقر و نابرابری و بی‌ثباتی اجتماعی منجر شده‌اند. اقتصاد اسلامی با تأکید بر همبستگی اجتماعی و محدود کردن تمرکز ثروت، مسیر متفاوتی را دنبال می‌کند. قرآن کریم تصریح می‌کند که ثروت نباید در دست گروه خاصی متمرکز شود.^۱ این اصل بنیاد عدالت اقتصادی در اسلام است.

به عنوان نمونه‌هایی از تفاوت نگرش میان این دو رویکرد می‌توان به مالکیت و نقش دولت در اقتصاد اشاره داشت. در اقتصاد متعارف، مالکیت خصوصی مقدس و مطلق تلقی می‌شود، و دولت تنها نقش تنظیم‌گر دارد. اما در اقتصاد اسلامی، مالکیت خصوصی محترم است ولی دارای حدود الهی و مسئولیت اجتماعی است. دولت، به عنوان یک نهاد بسیار مسؤول، نقش فعال در تحقق عدالت و رفع فقر دارد. اختیارات و سیع دولت در مالکیت، نظارت و هدایت اقتصاد، ابزاری برای ایجاد تعادل در فعالیت‌های بخش خصوصی و

۱. «كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ» (حشر، ۷).

تجلی عدالت اجتماعی در نظام اقتصادی است. همچنین در نظام سرمایه‌داری، مالیات‌های برای تأمین مخارج دولت است، اما در اسلام، مالیات‌هایی همچون خمس و زکات ابزار تحقق عدالت، فقرزدایی و تطهیر اقتصادی جامعه‌اند. در اقتصاد متعارف، بهره به‌عنوان پاداش سرمایه پذیرفته شده است، اما در اقتصاد اسلامی با ایجاد تفاوت میان ربا و سود، ربا (دریافت زیاده در قالب قرض یا برخی معاملات دیگر) ممنوع و غیرمشروع است، اما کسب سود از طریق انجام فعالیت اقتصادی در چارچوب قراردادهای شرعی دارای مشروعیت است. این تفاوت معرفتی، نتیجه دو تلقی کاملاً متفاوت از «عدالت مبادله‌ای» است. همچنین در اقتصاد نولیبرالیستی، رشد تولید ناخالص داخلی^۱ شاخص اصلی رفاه است. اما اقتصاد اسلامی علاوه بر این شاخص به معیارهای دیگری همچون عدالت اجتماعی و رفاه انسانی و عمومی، رضایت الهی و سعادت و کرامت اجتماعی باور دارد. بنابراین، توسعه در اسلام صرفاً امری اقتصادی نیست، بلکه علاوه بر آن دارای بعد اخلاقی، معنوی و اخروی است.

از منظر اقتصاد اسلامی، رویکردی در اقتصاد که هدف را صرفاً کارایی و سود اقتصادی بداند و ارزش‌های انسانی و عدالت اجتماعی را نادیده بگیرد، رویکردی معادل با «اقتصاد بدون اخلاق» است. برعکس، اقتصاد اسلامی تأکید دارد که نهادها باید ضمن کارآمدی اقتصادی، ضامن عدالت توزیعی، کرامت انسانی و رفاه عمومی باشند. بنابراین، نقش قوانین و مقررات و نیز نهادهایی همچون بانک‌ها، بازار و دولت در اقتصاد اسلامی تنها محدود به تسهیل تبادلات اقتصادی نیست، بلکه تضمین‌کننده تحقق اهداف شریعت خصوصاً عدالت اجتماعی است. بنابراین، اقتصاد اسلامی، با محوریت ارزش‌های اخلاقی و غایت‌گرایی، به دنبال ساختاری نهادی است که علم، عدالت و رفاه را همزمان تأمین کند. در این چارچوب، نهادها نقش واسطه میان اهداف اقتصادی و اهداف ارزشی دارند، نه آنکه صرفاً واسطه‌ای میان عرضه و تقاضای بازار باشند. اقتصاد اسلامی تلاش می‌کند علم اقتصاد را با معیارهای اخلاقی، عدالت و کرامت انسانی تلفیق کند. مفاهیم، نهادها و سیاست‌ها در این رویکرد با اهداف غایت‌گرایانه و ارزش‌مدار هماهنگ می‌شوند تا علم اقتصادی را تولید کنند که نه تنها به صورت ابزاری ایدئولوژیک و اخلاق‌مدار بلکه به عنوان علمی کارآمد عمل نماید.

بنابراین، می‌توان گفت که اقتصاد اسلامی و اقتصاد متعارف، دو دستگاه فکری با معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی، هستی‌شناسی و غایت‌شناسی متفاوت هستند. در حالی که اقتصاد متعارف، علم را از ارزش جدا می‌کند و بدین وسیله ایدئولوژی خود را پنهان می‌سازد، اقتصاد اسلامی ارزش را درون علم می‌گنجاند و آن را شفاف می‌سازد. بنابراین، اگر نولیبرالیسم «ایدئولوژی پنهان» اقتصاد متعارف نامیده شود، اقتصاد اسلامی را باید «ایدئولوژی آشکار» و «مکتب اخلاقی و الهی علم اقتصاد» دانست. جدول زیر محورهای این مقایسه را به اختصار نشان می‌دهد.

جدول ۶. مقایسه تحلیلی بین اقتصاد متعارف و اقتصاد اسلامی از منظر ایدئولوژیک

محور مقایسه	اقتصاد متعارف (نئوکلاسیک/نولیبرال)	اقتصاد اسلامی
منشأ معرفتی	عقل خودبنیاد و تجربه‌گرایی	وحی، عقل و تجربه اجتماعی
مبنای انسان‌شناختی	انسان خودخواه و سودمحور	انسان مسئول، الهی و اخلاق‌مدار
مفهوم عدالت	برابری فرصت در بازار	عدالت توزیعی، رفع فقر، توازن اجتماعی
نقش دولت	حداقلی، تنظیم‌گر	فعال، هدایت‌گر و ضامن عدالت
منع ربا	وجود بهره به‌عنوان قیمت سرمایه	تحریم ربا و مشروعیت سود در فعالیت واقعی

1. GDP

معیار رفاه	رشد GDP، کارایی بازار	رشد، کارایی بازار، کرامت انسانی، عدالت و رضایت الهی
ایدئولوژی حاکم	نولیبرالیسم پنهان در پوشش علم	ارزش‌مداری شفاف و صریح اسلامی
هدف نهایی نظام اقتصادی	افزایش ثروت فردی	تحقق عدالت، رشد اخلاقی، کرامت انسانی و رفاه جمعی

ارایه الگویی معرفتی برای اقتصاد

اگر بپذیریم که علم اقتصاد تاحد زیادی از ارزش‌ها و ایدئولوژی‌ها جدا نیست، پرسش بنیادین آن است که چگونه می‌توان حافظ «علم‌گرایی درست» در اقتصاد بود؟ پاسخ این پرسش در نفی ارزش‌ها از علم اقتصاد نیست، بلکه در شفاف‌سازی جایگاه آنها در این علم نهفته است.

در این چارچوب، می‌توان الگویی معرفتی برای علم اقتصاد پیشنهاد کرد تا امکان شناسایی و نقد ایدئولوژی در علم اقتصاد فراهم گردد. این الگو به پژوهشگران و سیاست‌گذاران کمک می‌کند تا به‌صورت نظام‌مند، رابطه میان علم، ارزش و قدرت را در اقتصاد تحلیل کنند. این الگو از پنج لایه و سطح تشکیل شده است: نخست، سطح مفهومی^۱ و توصیفی^۲ که تلاش می‌کند واقع‌گرایی علم اقتصاد را حفظ کند و رفتارها و نهادهای اقتصادی را با روش‌های تجربی و تحلیلی بررسی نماید. دوم: سطح هنجاری^۳ که بر اساس آن پدیده‌های اقتصادی در پرتو معیارها و ارزش‌های مورد پذیرش هر جامعه تفسیر می‌شوند. سوم، سطح غایی^۴ یا فلسفی که به پرسش از غایت زندگی اقتصادی انسان می‌پردازد و تحلیل‌های اقتصادی را در این چارچوب ارایه می‌دهد. چهارم، سطح نهادی^۵ که در این سطح بر نهادها، سازمان‌ها و چارچوب‌های سیاستی تمرکز دارد. مساله اصلی در این سطح این خواهد بود که چگونه ایدئولوژی اقتصادی در قالب قوانین، سیاست‌های مالی، بانک‌ها و سازمان‌های بین‌المللی می‌تواند بازتولید شود. در این سطح است که می‌توان نشان داد در اقتصاد متعارف، نهادها ابزار مشروعیت‌بخشی برای ایدئولوژی بازار آزاد هستند. پنجم، سطح کاربردی و سیاست‌گذاری^۶ که بر سیاست‌ها و تصمیمات اقتصادی، تمرکز دارد و می‌تواند نشان دهد که چقدر این سیاست‌ها بازتاب مستقیم ایدئولوژی هستند.

1 . Conceptual

2 . descriptive

3 . normative

4 . teleological

5 . Institutional

6 . Policy



نمودار تصویری ۲. الگوی معرفتی اقتصاد

بکارگیری چنین الگویی در فهم علم اقتصاد می‌تواند این علم را از سطح یک ابزار سلطه، به ابزاری برای دستیابی انسان به اهداف عالی انسانی و «رهایی از فقر و بی‌عدالتی» ارتقا دهد و به جای آنکه ایدئولوژی قدرت باشد، با اشراک ارزش‌های اخلاقی، الهی و انسانی در مبانی، مفاهیم، نهادها و سیاست‌های اقتصادی به بخشی از معرفت اخلاقی و انسانی بدل شود که هدف نهایی آن، تحقق سعادت و عدالت و کرامت انسانی است.

جمع‌بندی

پرسش از ماهیت علم اقتصاد از آغاز شکل‌گیری این رشته همواره با مسئله ایدئولوژیک بودن آن همراه بوده است. آیا اقتصاد دانشی عینی و فارغ از ارزش‌هاست یا در بنیان خود حامل جهان‌بینی و ارزش‌های خاص است؟ بررسی تطبیقی مکاتب اقتصادی متعارف و اسلامی نشان می‌دهد که انتخاب شاخص‌های موفقیت، طراحی نهادها و جهت‌گیری سیاست‌ها همواره متأثر از پیش‌فرض‌های ارزشی و ایدئولوژیک است. در ادبیات روش‌شناسی اقتصاد نیز ایدئولوژی به عنوان بخشی ساختاری از کنش اقتصادی و اجتماعی تلقی می‌شود؛ به گونه‌ای که گزینش مفاهیم و چارچوب‌های تحلیلی در اقتصاد ناگزیر با جهت‌گیری‌های ارزشی پیوند دارد. در علوم اجتماعی، ایدئولوژی ابزاری برای معنابخشی به جهان اجتماعی و هدایت کنشگران به الگوهای خاص رفتار است. در سنت اندیشه اسلامی نیز ایدئولوژی به مجموعه‌ای از باورها و ارزش‌های بنیادین اطلاق می‌شود که چارچوب تحلیل پدیده‌های اقتصادی و اجتماعی را فراهم می‌آورد. از این منظر، بسیاری از اندیشمندان اقتصاد را دانشی ارزش‌بار می‌دانند که همواره با ترکیبی از تحلیل علمی و باورهای هنجاری همراه بوده است. برای نمونه، اقتصاد کلاسیک و نئوکلاسیک حامل پیش‌فرض‌های ارزشی ضمنی‌اند، در حالی که مکتب کینزی ایدئولوژی متفاوتی مبتنی بر نقش فعال دولت در تثبیت اقتصاد را بازتاب می‌دهد. در مقابل، گروهی دیگر از اقتصاددانان بر اثبات‌گرایی تأکید کرده و علم اقتصاد را دانشی مبتنی بر فرضیه‌های آزمون‌پذیر و قدرت پیش‌بینی می‌دانند که باید از ارزش‌ها فاصله بگیرد.

فهم نسبت اقتصاد و ایدئولوژی برای سیاست‌گذاری اهمیت اساسی دارد؛ زیرا شناخت مبانی ارزشی نظریه‌ها می‌تواند از ساده‌انگاری در سیاست‌گذاری جلوگیری کرده و امکان بازتعریف اهدافی چون توسعه، رفاه و عدالت را فراهم سازد. بررسی تاریخی نیز نشان می‌دهد که نظریه‌ها و سیاست‌های اقتصادی همواره تحت تأثیر ایدئولوژی‌های مسلط شکل گرفته‌اند و ظهور نولیبرالیسم با حمایت نهادهای مالی بین‌المللی نمونه‌ای از مشروعیت‌یابی یک ایدئولوژی در قالب علم اقتصاد است.

در برابر این جریان، اقتصاد اسلامی از آغاز خود را بدیلی ایدئولوژیک معرفی کرده است. در این مکتب، انسان موجودی مسئول و اخلاقی تلقی می‌شود و فعالیت اقتصادی باید در چارچوب عدالت، کرامت انسانی و رفاه عمومی انجام گیرد. در این دیدگاه، بازار ابزاری در خدمت ارزش‌هاست نه نهادی خودمختار؛ از این رو اقتصاد اسلامی بر اصولی چون توحید، عدالت و تعاون استوار است و از فردگرایی افراطی فاصله می‌گیرد.

تحلیل مقایسه‌ای مکاتب نشان می‌دهد که ادعای خنثی بودن اقتصاد در عمل قابل دفاع نیست؛ زیرا حتی اقتصاددانان اثبات‌گرا نیز با انتخاب مفروضات و مدل‌ها دست به انتخاب‌های ارزشی می‌زنند. ایدئولوژی در اقتصاد در سه سطح ظاهر می‌شود: انتخاب موضوعات پژوهش، روش‌شناسی علمی و سیاست‌گذاری عملی. بسیاری از مدل‌های نئوکلاسیک با پیش‌فرض‌هایی مانند فردگرایی و تعادل ریشه در ایدئولوژی لیبرال دارند و توصیه‌های سیاستی همچون آزادسازی بازار نیز حامل مفروضات اخلاقی درباره آزادی و عدالت‌اند.

در عین حال، بخش‌هایی از اقتصاد مانند ابزارهای ریاضی و آماری می‌توانند جنبه‌ای نسبتاً غیرایدئولوژیک داشته باشند، اما به‌تنهایی قادر به هدایت سیاست‌گذاری نیستند. ایدئولوژیک شدن اقتصاد نه‌تنها ناشی از فشارهای سیاسی، بلکه ریشه در معرفت‌شناسی مدرن و الگوگیری از علوم طبیعی دارد که جنبه‌های اخلاقی و تاریخی رفتار اقتصادی را به حاشیه رانده است.

نمونه‌های تاریخی اجرای سیاست‌های نئولیبرالی در کشورهایی مانند گواتمالا، شیلی، بولیوی، آرژانتین و روسیه نشان می‌دهد که اقتصاد بازار آزاد در خلأ سیاسی شکل نگرفته و با تحولات قدرت و گفتمان علمی پیوند داشته است. در مقابل، اقتصاد اسلامی بر پیوند علم و ارزش تأکید می‌کند و می‌کوشد علم اقتصاد را در خدمت اهداف انسانی و اجتماعی قرار دهد.

در نهایت، برای دستیابی به «علم‌گرایی درست» در اقتصاد، الگوی چندلایه شامل سطوح توصیفی، هنجاری، فلسفی، نهادی و سیاست‌گذاری پیشنهاد می‌شود. چنین رویکردی می‌تواند اقتصاد را از ابزاری برای سلطه به ابزاری برای تحقق اهداف انسانی ارتقا دهد و امکان شناسایی و نقد ایدئولوژی‌های نهفته در آن را فراهم سازد.

منابع

- Althusser, L. (1971). *Lenin and philosophy and other essays* (B. Brewster, Trans.). Monthly Review Press. ISBN 9781583670392
- Bhaskar, R. (1975). *A realist theory of science*. Leeds Books.
- Blaug, M. (1980). *Economic Theory in Retrospect* (5th ed.). Cambridge University Press.
- Blaug, M. (1992). *The methodology of economics: Or, how economists explain* (2nd ed.). Cambridge University Press.
- Central Intelligence Agency. (1961). *Nature and purpose of Alliance for Progress* (CIA Document No. CIA-RDP75-00149R000500320015-9). CIA Reading Room.
- <https://www.cia.gov/readingroom/document/cia-rdp75-00149R000500320015-9>

- Christ, K. (2012). Value-free economics and engineering education. *Philosophy of Management*, 11(1), 79–94. <https://doi.org/10.5840/pom20121116>
- Colander, D., & Kupers, R. (2014). *Complexity and the Art of Public Policy: Solving society's problems from the bottom up*. Princeton University Press.
- Destutt de Tracy, A. L. C. (1817). *A treatise on political economy*. Cambridge University Press.
- Eagleton, T. (1991). *Ideology: An introduction*. Verso.
- Fama, E. F. (1970). Efficient capital markets: A review of theory and empirical work. *Journal of Finance*, 25(2), 383–417.
- Friedman, M. (1953). The methodology of positive economics. *Essays in Positive Economics*. University of Chicago Press.
- Fourcade, M., Ollion, E., & Algan, Y. (2015). The superiority of economists. *Journal of Economic Perspectives*, 29(1), 89–114.
- Gwynne, R. N., & Kay, C. (2004). *Latin America transformed: Globalization and modernity* (2nd ed.). Arnold.
- Harvey, D. (2005). *A Brief History of Neoliberalism*. Oxford University Press
- Hausman, D. M. (1992). *The Inexact and Separate Science of Economics*. Cambridge University Press.
- Heilbroner, R. L. (1999). *The Worldly Philosophers: The lives, times, and ideas of the great economic thinkers* (7th ed.). Touchstone.
- Heilbroner, R. L. (1953). *The Worldly Philosophers*. Simon & Schuster
- Hutchison, T. W. (1978). *Economic Thought and Analysis*. Oxford University Press.
- International Monetary Fund. (2000, March). *Argentina's structural reforms of the 1990s*. *Finance & Development*, 37(1). <https://www.imf.org/external/pubs/ft/fandd/2000/03/pou.htm>
- Kanbur, R. (2018, March 9). Gunnar Myrdal and “Asian Drama” in context. *VoxEU*. <https://cepr.org/voxeu/columns/gunnar-myrdal-and-asian-drama-context>
- Keynes, J. M. (1936). *The General Theory of Employment, Interest and Money*. Macmillan.
- Kuhn, T. S. (1962). *The Structure of Scientific Revolutions*. University of Chicago Press.
- Lawson, T. (1997). *Economics and reality: A sociological critique of economic reason*. Routledge.
- Lipton, D. (1992, January 5). Shock therapy for sick economies. *The Washington Post*. <https://www.washingtonpost.com/archive/business/1992/01/05/shock-therapy-for-sick-economies/b470eb8c-0f81-4f5b-b419-7f834f7644fb/>
- Lucas, R. E. (1980). Two illustrations of the quantity theory of money. *American Economic Review*, 70(5), 697–705.
- Mannheim, K. (1936). *Ideology and utopia: An introduction to the sociology of knowledge*. Harcourt, Brace & Co.
- Marx, K., & Engels, F. (1970). *The German ideology*. International Publishers
- Mearman, A. (2011). Who do economists think they are? *Real-World Economics Review*, 56, 46–67.
- Mirowski, P. (1989). *More Heat than Light: Economics as Social Physics, Physics as Nature's Economics*. Cambridge University Press.
- Morgan, M., & Rutherford, M. (1998). *From interwar pluralism to postwar neoclassicism: The transformation of economics in the United States*. Routledge.

- Mirowski, P. (2013). *Never Let a Serious Crisis Go to Waste: How Neoliberalism Survived the Financial Meltdown*. Verso.
- Myrdal, G. (1958). *Value in Social Theory and Economics*. Harper & Row.
- Polanyi, K. (1944/2001). *The Great Transformation: The political and economic origins of our time*. Beacon Press. <https://archive.wphna.org/wp-content/uploads/2015/03/1944-Karl-Polanyi-The-Great-Transformation.pdf>
- Robbins, L. (1932). *An Essay on the Nature and Significance of Economic Science*. Macmillan
- Robinson, J. (1962). *Economic Philosophy*. C. A. Watts.
- Rodrik, D. (2007). *One Economics, Many Recipes: Globalization, Institutions, and Economic Growth*. Princeton University Press.
- Schumpeter, J. A. (1954). *History of economic analysis*. Oxford University Press.
- Sen, A. (1987). *On ethics and economics*. Blackwell.
- Sen, A. (1999). *Development as freedom*. Oxford University Press.
- Skidelsky, R. (2009). *Keynes: The return of the master*. PublicAffairs.
- Smith, A. (1776/1976). *An Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth of Nations*. University of Chicago Press.
- Stiglitz, J. E. (2002). *Globalization and its discontents*. W. W. Norton & Company.
- Tribe, K. (1978). *Landmarks in Economic Thought*. Cambridge University Press
- Walras, L. (1954). *Elements of pure economics* (W. Jaffé, Trans.). Routledge (Original work published 1874).
- Weber, M. (1905/2002). *The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism*. Penguin Books.